

چکیده:

علی اشرف درویشیان در اوایل دهه ۵۰، همزمان با اوج مبارزات سیاسی مردم ایران، نویسنده‌گی را آغاز کرد. او تا کنون آثار داستانی بسیاری، اعم از داستان کوتاه و رمان منتشر کرده است. در این مقاله رمان «سالهای ابری» از نظر محتوا مورد بحث قرار گرفته است. مضمون این داستان بیشتر درباره فقر و تبعات آن است که شامل بیماری، مرگ و میر، اختلافات خانوادگی و کار کردن زنان و کودکان است. در برخی موارد، سخنان داستان مضامین دیگری از قبیل جنایاتی که در زندانهای ساواک اتفاق افتاده و دیدگاه حزبی نویسنده را، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بیان می‌کند. این رمان، شامل زندگینامه نویسنده است که در آن تمام مسائل و مشکلات جامعه سخن رفته، و مسائل تاریخی و سیاسی در کنار مسائل اجتماعی و فرهنگی بیان شده است. همچنین مثلها، باورها و عقاید خرافی بسیاری را دربردارد که به ارزش آن افزوده است.

سبک غالب رمان رئالیسم است، اما در برخی موارد نیز ناتورالیسم و سمبولیسم و در موارد نادری سورئالیسم در این اثر دیده می‌شود.

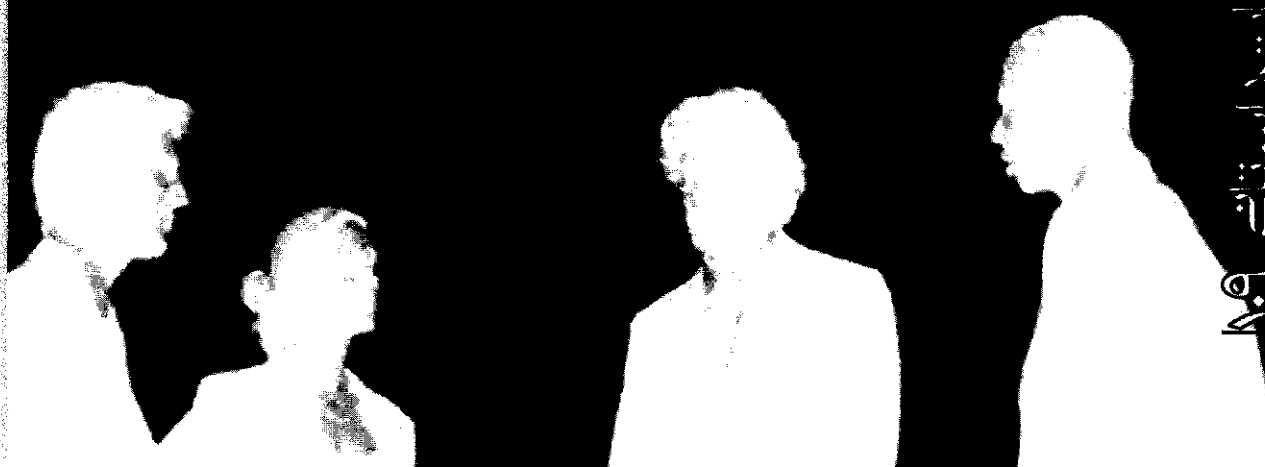
کلیدواژه: درویشیان؛ سالهای ابری، رمان سیاسی، رمان اجتماعی، رمان تاریخی.

# گذری بر «سالهای ابری»

بررسی محتوایی «سالهای ابری»  
اثر علی اشرف درویشیان

مریم غفاری جاهد

کاشف‌شناس ادبیات فارسی



## خلاصه رمان

«سالهای ابری» را اگر یک زندگینامه واقعی بدانیم، می‌توانیم با اطمینان بگوییم، قهرمان داستان، یعنی «شریف داوریشه» خود «علی اشرف درویشیان» است. این داستان از زبان پسر بچه‌ای سه - چهار ساله شروع می‌شود و تا حدود چهل سالگی‌اش پایان می‌یابد. «شریف داوریشه» فرزند اول خانواده است که اولین خاطرات ذهنش زمانی را به یاد می‌آورد که فرزند سوم خانواده، می‌خواهد قدم به دنیا بگذارد. آغاز داستان، تلاش مادری است در به دنیا آوردن فرزندی دیگر در یک خانواده فقیر و خرافاتی. حرفهایی که «ماما»، «بی‌بی» و اطرافیان زانو به زانو می‌آورند و افکاری که در ذهن شریف وول می‌خورد؛ مؤید فرهنگ خانواده‌ها و تفکر غالب جامعه است. برخورد ذهنی شریف با «آل» و مواجهه با او، که دارد دل و جگر زانو را با خود می‌برد، نمودار کابوسی است که در طول داستان، سایه‌اش بر زندگی شریف و خانواده و جامعه‌اش سنگینی می‌کند.

شریف در آن شرایط بحرانی درد کشیدن مادر، تمام ذهنیات خود و گفتگوهای اطرافیان را به ذهن می‌سپارد تا همه را تعریف کند زیرا همه اینها به هم و به داستانی که قرار است شکل بگیرد، ربط دارد. حتی عکسی از «حضرت اسماعیل» که در شرف قربانی شدن است و فرشته‌ای که بره‌ای را به جای او، هدیه می‌آورد و شریف از فرشته متشکر است، از همان صفحات اولیه، سیر داستان مشخص می‌شود و در ذهن خواننده جا باز می‌کند.

نیمه اول داستان تا هنگام جوانی شریف، دیده‌ها و شنیده‌های اوست که نقل می‌شود. پدر شریف کار مشخصی ندارد، مدام از این شاخه به آن شاخه می‌پرد و همیشه حاصل دسترنجش را دیگران می‌خورند و این جمله تکراری به گوش شریف می‌رسد: «بگذار بخورند ببینم سیر می‌شوند». آدمهای اطراف او همه زحمتکش و آبرودارند، اما بزرگ‌ترین عیب آنان، تفکری جبرگرایانه است، که وادارشان می‌کند در مقابل زورگو ساکت بمانند. شریف عقاید جبری را آگاهانه به تصویر می‌کشد. جبری که به زعم نویسنده، حکام و روحانیان، با تبتانی، به خورد مردم داده از آنان سوءاستفاده می‌کنند؛ اما خود شریف نیز چنین جبری را پذیرفته است و هیچ‌گاه در مقابل اشخاصی که کلاه او را بر می‌دارند، قد علم نمی‌کند، بلکه به آنها میدان می‌دهد. اما تفاوت شریف با دیگران این است که در مقابل کسانی که به مردم، زور می‌گویند و حق آنان را پایمال می‌کنند، می‌ایستد. شریف با دیدن آدمهای مبارزی چون «آقا مرتضی»، که آشنایی مختصری با او دارد و همچنین دایبهای خود که مدام جنگ و دعوی سیاسی دارند، با مبارزه آشنا می‌شود. و گاه از زبان پدر، حقیقت زندگی پدر بزرگ خود، «داوریشه» را که اسیر ظلم آریاب گشته، می‌شنود و همه کینه‌ها و بغضها را در دل نگاه می‌دارد. او با چشم خود صحنه‌های درگیری شاه و مسردم را می‌بیند و همه اینها او را به فردی مبارز تبدیل می‌کند. هنگامی که پس از سالها، با سختی، درس خود را

به پایان می‌برد، وارد دانشسرا و پس از آن برای معلمی به گیلان غرب منتقل می‌شود.

پایان جلد دوم رمان و آغاز جلد سوم، نقطه عطفی در این سرگذشت است. «شریف» کوله‌باری از غم و شادی، رنج و سختی، خانه و زندگی و خاطرات کودکی و نوجوانی و شهر خود را پشت سر می‌گذارد و به مکانی تازه به دنبال سرنوشتی تازه می‌رود. گویا زندگی قبلی او یک تئوری از بایدها و نیایدها و کنشها و واکنشهاست و از این بعد، صحنه عمل، و او عملاً وارد مبارزه می‌شود. با دیدن روستائیان فقیر و سوءاستفاده آریابان از سادگی آنان، نمی‌تواند سکوت کند و از طرفی انحرافات اخلاقی برخی معلمان نیز مزید بر علت شده، او را وادار به حمایت از شاگردان می‌کند. با هیچ‌یک از عمال زور، کنار نمی‌آید و در مقابلشان می‌ایستد تا کار به انتقال و بعد زندان می‌کشد. از این به بعد، زندان جزء لاینفک زندگی اوست. آزادیهای کوتاه او به همان راه قبلی ختم می‌شود، گرچه پس از چند سال اسارت، در مدت کوتاه آزادی‌اش از دواج می‌کنند، اما باز هم مبارزه و پخش کردن اعلامیه مهم‌ترین کار اوست و باز زندان و شکنجه و جدایی. وفای همسری می‌آید. مادری که به پایش رنج می‌کشد، و پدری که فرار از مسئولیت را پیشه خود ساخته، از محورهای مهم این قسمت از داستان است. آزادی شریف از زندان، همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی است. گرچه شریف جزء زندانیان سیاسی است، اهداف او با انقلابیون دیگر از جمله مذهبیها، از یک صنف نیست، اما هدف مشترک آنان که براندازی رژیم و مبارزه با زورگویی و ظلم است، آنها را به هم نزدیک کرده است.

پایان کتاب همچون آغازش، تولد یک فرزند تازه است. یک دگرگونی بزرگ، که حاصل درد و رنج سالیان سال است. همچون تلاشی که مادری برای تولد فرزند می‌کند و این فرزند، روزگاری را پیش رو دارد که دوران و حوادث، سرنوشت او را تعیین می‌کند. شاید تلقی نویسنده از انقلاب نیز همین است.

پایان داستان تازه آغاز حوادثی نو است؛ اما نویسنده باقی حوادث را به ذهن خواننده واگذار می‌کند و با زیرکی از قصه خارج می‌شود. سرگذشت شریف و خانواده‌اش و زندگی و خاطراتش، سیری منطقی و هدفدار دارد، بی‌آنکه گرافکنی در داستان وجود داشته باشد.

## بررسی محتوایی

در این زندگینامه واقعی خودنوشته، با افراد مختلفی از جامعه آشنا می‌شویم که هر کدام نمادی از آدمهای واقعی سالیان نه چندان دور تاریخ کشورمان هستند.

این اثر، درونمایه‌ای سیاسی دارد و در عین حال رمانی اجتماعی است. «درونمایه، فکر اصلی و مسلط هر اثری است؛ خط رشته‌ای که در خلال اثر کشیده می‌شود و وضعیت و موقعیتهای داستان را به هم پیوند می‌دهد. به بیان دیگر، درونمایه را به عنوان فکر و اندیشه حاکمی تعریف

کردند که نویسنده در داستان اعمال می کند به همین جهت است که می گویند درونمایه هر اثری جهت فکری و ادراکی نویسنده اش را نشان می دهد. (میرصادقی، ۱۳۷۴، ص ۱۷۴)

ایدئولوژی نویسنده در این کتاب، درونمایه اصلی آن را تشکیل می دهد. نویسنده با انتخاب شخصیت های داستان، از افراد عادی جامعه، شرح زندگی آنان و قرار دادن آنها در متن مبارزه علیه نظام حاکم، جریان رودی را نشان می دهد که در مسیر خود آنچه را که سر راهش قرار می گیرد، یا خود می برد و تبدیل به سیلی بنیان کن می شود. جریان مبارزه ای که از میان کارگران آغاز می شود، ریشه در سبک های گذشته دارد؛ که همیشه مردم فقیر و سطح پایین جامعه را با خود همراه می کند و اینها همان شخصیت هایی هستند که در گوشه و کنار رمان، زندگی شان را می خوانیم. نویسنده در این باره می گوید: «من می خواهم توی سالهای ابری، این را بگویم که یک نفر موحی در جامعه اش ایجاد می شود و نمی تواند با آن موج برود. نمی خواهم بگویم ناخود آگاه و بدون آگاهی، اما وجدانش قبول نمی کند. کنجاوی اش، وضع زندگی اش و مشاهده اش باعث می شود با این موج برود. این حالت با موج رفتن مهم است.» (مصاحبه حضوری)

این درونمایه در سرتاسر رمان، خواننده را هدایت می کند و دیده می شود آدمهایی که در اوایل رمان، معرفی می شوند، سرانجام، در چه موقعیتی قرار می گیرند. این موج، همه را با خود نمی برد. آدمهای مستعد مثل «شریف، آقا مرتضی، منشی رمضان، بمانعلی و ...» یا این موج می روند و تا آخر می مانند و برخی از آن کناره می گیرند. چیزی که درونمایه داستان را قوت می بخشد، عشق به میهن و ملت است. در اواخر رمان، هنگامی که شریف از زندان، برای همسرش نامه می نویسد این عشق را چنین توصیف می کند:

«چه کسی می تواند ادعا کند که بیش از یک زندانی سیاسی به میهنش و به مردم وطنش عشق می ورزد؟ راستی چه کسی می تواند ادعا کند؟ آنکه با بی خیالی روی کتابچه راحتش چرت می زند؟ آنکه حتی آب این مملکت را لایق نوشیدن نمی داند؟ به نظر من کسی می تواند این آب و خاک را دوست داشته باشد و در راهش، در راه سزاقزای و اعتلایش فداکاری کند، که با همه وجودش، خاک پزیر کتش را عزیز بنارد و در کنار مردمش بانشد و تا نفس دارد در برابر ستمگران و مزدوران بایستد.» (سالهای ابری، ج ۲، ص ۱۶۱۵)

با این درونمایه محکم، «سالهای ابری» نوشته می شود. مردم فقیر و بدبخت گرد هم می آیند. سرانجام یکدیگر را در زلفان ملاقات می کنند و بعد دوران دیگری از نظام جمهوری اسلامی با آغاز می شود که در آن، جایی برای شریف و همفکران او وجود ندارد.

«سالهای ابری» را می توانیم رمانی «رسالتی» (thesis novel) بدانیم. «رمان رسالتی» رمانی است که در آن از مسائلی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، مذهبی صحبت کند

که خصلتی و منظوری، اصلاح طلبانه داشته باشد. رمانهای اجتماعی، تبلیغی، سیاسی، مذهبی از انواع رمان است. (جمال میرصادقی، میمنت میرصادقی، ۱۳۷۷، ص ۴۱۷) از طرفی دیگر این رمان براساس مکتب «واقعگرایی اجتماعی» (socialist realism) نوشته شده این مکتب همگنی است که در سال ۱۹۳۲ مینای تمام ادبیات روسیه و سایر کشورهای سوسیالیستی قرار گرفت. در این مکتب ادبی، هنر در خدمت نوسازی جامعه سوسیالیستی قرار می گیرد و بیشتر از آنکه به فرد توجه داشته باشد، به گروه می پردازد و به تجلیل از کار و کارهای گروهی روی می آورد. در مکتب «واقعگرایی اجتماعی» از دیدگاه سیاسی به آینده نگاه می شود و نوعی خوشبینی و ویژگی اصلی این آثار، تحلیل و ترسیم جریان آشتی فرد با جامعه و در نتیجه، دگرگونی روابط اجتماعی مبنی بر مالکیت خصوصی است. منتقدان مارکسیست این اصطلاح را در مورد آثاری به کار می برند که جنبه ای از نظرگاه مارکسیسم را در خود بازتاب بدهند» (همان، ص ۲۸۷)

از زمانی که شریف با اعتقادات دینی تسلیم و دنیای کارگری آشنا می شود، نموده های مکتب سوسیالیسم در رمان آشکار می شود. نویسنده رمان که با نویسندگان روسی به ویژه «گورکی و چخوف»، آشناست، تحت تاثیر آنها نیز قرار دارد.

محتوای این رمان از جنبه های سیاسی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، قابل بررسی است. ابتدا به جنبه های سیاسی رمان می پردازیم:

بعد سیاسی رمان از همان ابتدا به صورت نمادین، رخ می نماید «شریف داوربیشه» از کودکی، خود را در مقابل «آل» و ناگزیر از جنگیدن با آن می بیند. «مادر» که نمادی از «وطن» است، با مرگ دست و پنجه نرم می کند. شریف باید «آل» را مغلوب کند و مادر را نجات دهد. از طرفی، دایی سلیم بر بالای نام، دعا می خواند و زنده ای خرافی دور زانو، هر کدام کاری می کنند. مثلث «مذهب، خرافات و مبارزه سیاسی» از اینجا آغاز می شود و تا پایان رمان، با خواننده همراه است. همچنان که آنها در اول رمان هر کدام به نحوی می خواهند مادر را نجات دهند و هر کدام به عقیده خود عمل می کنند در طول رمان نیز آدمهای مختلف در جامعه، نقشهایی شبیه به این ایفا می کنند. شریف تا پایان در همان نقش مبارز سیاسی باقی می ماند، برخی مبارزین مذهبی و عدلای دیگر با پذیرش خرافاتی دربار سرنویست محتوم انسان، خود را از کارهای عملی کنار می کشند.

مادر به هر حال نجات می یابد اما زندگی او با بدبختی ادامه پیدا می کند. در ادامه می بینیم که در خانواده شریف، آدمهای سیاسی، چون سلیم و حامد، با گرایشهای مختلف حزبی، قد علم می کنند.

«منشی بوجان نقل پدر را دارد و عمو الفت، داستان یارمحمد را. بی بی و ننه با نفرین و دشنام با دولت مقابله می کنند. شریف حتی از رفتارهای فردی و مشکلات خانوادگی اش، مسائلی سیاسی می سازد. زمانی که منشی

بوجانی پدر شریف گوزه آب را به ناحق بر سر مادر شریف می‌کوبید شریف در مقابل پدر قد علم کرده و اعتراض می‌کند. اما دقایقی بعد: «ناگهان پیشمانی در وجودم می‌ریزد. این پدر بدمحبت و رحمتکش را رنجاندم. اما آخر او به چه حقی به قصد کشتن، کوزه را روی سر من نه کوبید. از طرفی بابا هم آدمی است که از صبح زود تا تنگ غروب، با هزار زحمت، لقمه نالی به دست می‌آورد... تقصیر از کیست؟ گناه را باید به پای چه کسی نوشت؟ چه کسانی زندگی را به ما چنین تلخ کرده‌اند؟ باید بقیه چه کسانی را بچسبم؟ باید از کی انتقام بگیرم؟»

شریف با طرح سؤالی از این دست، خواننده را به جواب نزدیک می‌کند:

«چه کسی آن تیر را به دهن یار محمدخل شلیک کرد؟... چه کسی دکتر حسین فاطمی را با تن تپلر، روی برانگازد به پای جوخه اعدام برد؟»

پاسخ این سؤالات روشن است. به این روش، واقعیت تلخ کتک خوردن مادر شریف از پدر، کارگردهای سیاسی پیدا می‌کند (رضا خندان، ص ۷۴۹)

در این رمان، شریف که به عنوان تماشاگر و راوی عمل می‌کند، نام افراد سیاسی، مجلات و احزاب را از زبان سایر شخصیتها می‌گوید و تعاریفی غلط یا درست از زبان همانها ارائه می‌دهد.

دو حزب معروفی که در اثر آنها زیاد نام برده شده، «حزب توده» و «پان ایرانیست» است. در کتاب «فرهنگ فرهیخته» این احزاب چنین معرفی می‌شوند: «پان ایرانیست: از جنگ جهانی دوم به این طرف، تا قبل از تحولات سیاسی اجتماعی ایران و تغییر نظام حکومتی ایران و تغییر نظام حکومتی مشروطه سلطنتی به سیستم جمهوری اسلامی، یعنی به تحقیق تا قبل از سال ۱۳۵۷ در ایران، حزبی از طرف ملی‌گرایان تندرو تأسیس شده بود که ادعای ارضی سرزمینهای عصر امپراطوری هخامنشیان و کوروش کبیر را داشت و با لاقبل سرزمینهای تا قبل از فرار داد تحمیلی ترکمانچای را...» (شمس‌الدین فرهیخته، ۱۳۷۷، فرهنگ فرهیخته، واژه‌ها و اصطلاحات سیاسی - حقوقی تهران، انتشارات زرین، ص ۲۲۲)

«حزب توده: حزب کارگر، حزب سوسیالیست طبقه کارگر بریتانیا و یکی از دو حزب مهم بریتانیا است.» (همان، ص ۳۳۲)

جعفر کاررونی در کتاب خود راجع به این احزاب چنین نوشته است: «تا قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، جمعیت پان ایرانیسم یا ایده ناسیونالیستی و به طرفداری از جنبه ملی در ایران تأسیس یافت... پس از کودتای ۲۸ مرداد، این جمعیت انشعاب یافت که در نتیجه آن، یک شاخه تحت رهبری داریوش فروهر در مسیر جنبه کلی و با عنوان حزب ملت و شاخه‌ای دیگر به رهبری پرشکبور، با عنوان حزب پان ایرانیسم به طرفداری از دیار، فعالیتهای جدید خود را آغاز کرد در شهر کرمانشاه نیز، حزب پان ایرانیسم به

رهبری «خندانده»، فعالیت می‌کرد و «جهانگیر جعفرپور» دبیری داخلی حزب را عهده‌دار بود.» (جعفر کاررونی، ص ۱۷۰)

«درویشیان» همان طور که گفته شد تنها به نقل حوادث و گفتگوها اکتفا کرده و گاه قسمتهایی از روزنامه‌های طرفداران این احزاب را هم نقل کرده است. دایی سلیم عضو حزب توده است و روزنامه «به سوی آینده» را به خانه می‌آورد و شریف آن را برایش می‌خواند. این روزنامه یادکنر مصنف مخالف است و طبعی است که اخیراً و اظهارات آن نیز صداوسته

«جنبه ملی عوام‌فریبانه کبابه مبارزه با شرکت نفت را می‌کشد و دکتر مصدق مفضد و منظوری جز تسلیم منابع نفتی کشور به امیرنالیستهای آمریکا ندارد.» (سالهای ابری، ص ۵۶۸)

جمعیت پان ایرانیست در این کتاب به عنوان حزبی ضد کارگر معرفی می‌شود. در جشن اول مسله که جشن کارگرم است، تودمان‌ها در خیابان جمع شده شعار می‌دهند:

«هاکمان از چهارراه اجاق، عده‌ای با چوب و چماق و پنجه یکس، حمله می‌کنند - گروه ضربت پان ایرانیست‌ها دارند می‌آیند

آفتاب ایرانپور معلم دبیرستان کزازی هم زیر پرچم ایرانیست‌ها ایستاده و سیله‌های خود را تاب می‌دهد - حیف از این معلم هم شاعر است هم کتاب زیاد می‌خواند

- افسوس که در خدمت او باش ضد کارگر است یک یار شتر هم کتاب بخواند به حال ما بیچاره‌ها چه فایده‌ای دارد.» (ص ۵۷۳)

در این کتاب تعریفی مستقیم و کامل از هیچ حزب و گروه کار کردها و افراد سیاسی و اعمال حقیقی‌شان، ارائه نمی‌شود. بدین دلیل می‌توانیم به اخبار سیاسی آن، تکیه کنیم. خود نویسنده نیز به این امر واقف است و اذعان دارد که او این رمان را از دیدگاه بسیرجه‌ای بوجوان نگاشته که هنوز دیدگاه سیاسی ندارد و خود در این میان سرگردان است. و جز به اخبار روزنامه‌ها و گفته‌های شخصیتها توجهی ندارد. بنابراین، گاه می‌بینیم حرفهایی که اشخاص داستان، راجع به مردان سیاسی می‌گویند یا قبول غامه، تفاوت دارد. این در واقع معلول هم‌نشینی راوی با افرادی است که عقیده‌های خاص، راجع به فردی داشته‌اند و راوی با تکیه به شنیده‌هایش، اخبار را منعکس کرده است. در یک خانواده کوچک، هر کس طرفدار یک حزب یا فرد سیاسی است، حتی زنها هم بدون اطلاع کامل از اوضاع سیاسی، می‌خواهند در سیاست دخالت کنند. بلکه آینده بهتری در انتظارشان باشد. راوی چون خود نیز تحت تأثیر، دایی سلیم، به حزب توده متمایل است بیشتر، از این حزب می‌گوید و عملاً نشان می‌دهد که با دایی سلیم هم‌عقیده است. «دایی سلیم می‌گوید: آیت‌الله کاشانی به عنوان اعتراضی

۹۹  
مرداد ۸۶

به افراد بدنامی که در کابینه مصدق وارد شده‌اند؛ اعلامیه داده و خود را از دخالت در دولت معاف کرده...

بی بی می کند به عمو الفت. تا آخرش این حاضر به خود را زدند. بین چه کارشکنیهایی می کنند. قربان آقای کاشانی بیروم او چرا... عمو الفت تا گردن فرمز می شود.

وقتی کابینه اش پر از انگریزی شده، حب کاشانی هم حق دارد که اعتراض کند» (ص ۵۷۸)

در این قسمت، پیام دکتر مصدق نیز از رادیو پخش می شود، اما دایی سلیم و عمو الفت با متن پیام که حاوی استمداد از ملت ایران برای ملی کردن صنعت نفت است؛ مخالفند. بی بی می گوید:

«این مرد کم متری نیست. چند سال در خارجه درس خوانده. دکتر شده. وطن پرست است با خداست.

دایی سلیم می گوید: وطن پرستی تنها کافی نیست. ذاتاً ضد کارگر است. از خانواده اشرافی است. اسم اصلی اش هم مصدق السلطنه است» (ص ۵۸۰)

آقای جعفر کازرونی در نقد این بخش از رمان به طرفداری از دکتر مصدق می گوید: «... همچنین در جواب درویشیان که از قول دایی سلیم، مصدق را از اشراف و ضد زحمتکش و کارگر می خوانند، باید گفت: آقای «سلیمان میرزا» (محسن اسکندری) اولین بنیانگذار حزب کمونیسم (بعدها منجر به تشکیل حزب توده شد) در ایران از طبقه اشراف و از فرزندان فتحعلیشاه قاجار بوده است. همین طور «عبدالصمد کامبخش» از اشراف زادگان قاجار، و «ابرج اسکندری» نیز اشراف زاده می باشند. حال چگونه است که از دیدگاه نویسنده، این افراد طرفدار کارگر، ولی «دکتر مصدق» مخالف کارگر قلمداد می شود؟ اگر چه تز «دکتر مصدق» با تز توده‌ایها تفاوت داشته اما در عمل مصدق طرفدار توده زحمتکش بود» (جعفر کازرونی، ص ۱۷۸)

البته این ایراد منتقد، منطقی نیست. زیرا در ادامه رمان می بینیم که شریف به خواسته دکتر مصدق، مبنی بر خرید اوراق قرضه ملی، عمل می کند و حتی دایی سلیم، زمانی دیگر با دکتر مصدق همگام می شود؛ و این دیدگاه سیاسی، بر خلاف آنچه این منتقد اظهار می کند، دیدگاه نویسنده نبوده است.

صرف نظر از این ضعفهایی که موجب سوءتفاهم می شود و شناخت درست افراد را غیر ممکن می سازد، کارکرد سیاسی رمان، جلی خود را دارد و سیاست، محور اصلی رمان است. در این رمان به خوبی می بینیم «آنان که به نوعی در جهت تحکیم و یا خدمت به رژیم شاه قرار دارند، بد و کسالی که در جهت مخالفت و تضعیف و حتی تسخیر آن گام می زنند، خوب هستند و در دل شریف جای می گیرند. این به نوعی گزینش سیاسی آدمهاست... (رضا خندان، ص ۲۷۰)

**بعد تاریخی رمان**

«رمان تاریخی» زمانی است که در آن اشخاص برجسته

و تاریخی و سلسله حوادث و بهجت یا روح و معنویت عصر گذشته، بازسازی شود. غالباً در رمانهای تاریخی، عصر و دوره‌ای تصویر می شود که در آن، دو عامل فرهنگی با هم در کشمکش اند و فرهنگی در حال مردن و فرهنگی در حال زادن است. از میان این کشمکش، شخصیت یا شخصیت‌های تاریخی برمی خیزند و در حوادث واقعی، شرکت می کنند» (میرصادقی، ۱۳۶۰، ص ۴۱۵)

«سالهای ابری» رانمی توان رمان تاریخی دانست، اما توجه به قسمتهایی از تاریخ و نقل حوادث آن را با رمان تاریخی پیوند می دهد «رمانهای تاریخی، صحنه‌های تحقق یافته دارند و بر محیط و زمینه‌های واقعی جریان می یابند» (همان، ص ۴۱۶)

در «سالهای ابری» جریانات واقعی تاریخی از زبان کودک یا نوجوانی نقل می شود که تنها به ارائه تصویری ناقص از تاریخ اکتفا می کند. در این رمان، شخصیت‌های تاریخی نقش مهمی ایفا نمی کنند. تنها، سایه‌های از آنها و اعمالشان در رمان حضور دارد.

از جنبه تاریخی این رمان - اگر بخواهیم بگوییم - باید اشاره کنیم به مواردی از تاریخ، که البته به‌طور غیرمستقیم نقل می شود. مثل مبارزه و شهادت «بیارمحمدخان» از زبان عمو الفت؛ یا تعریف قحطی زمان احمدشاه از زبان بی بی و عمو الفت. این نقلها گرچه واقعی است و برهه‌ای از تاریخ ایران را نشان می دهد، اما مستند نیست. خطراتی است که افراد پیر از دوران قدیم نقل می کنند:

«بی بی ... می گوید: همهمان از ترس روسها رفته بودیم ته صندوقخانه قایم شده بودیم. درهای خانه‌ها را مردم روز و شب کلوم می کردند و وحشت از در و دیوار می بارید. دوره احمدشاه بود. بچه بود... مردم بدبخت شدند. قحطی آمد. مردم نان لوبیا و هسته خرما خوردند. نانها پر از سوسک و مگس و خرخاکی بود. وبا آمد. بسال ویایی توی کوجه ما سی نفر مردند و کسی نبود که آنها را کفن و دفن بکند...» (ص ۱۱۱)

مشی بوچان، پدر راوی هم درباره پدرش، داوریشه و ظلمی که اربابان به رعیت روا می داشتند، می گوید. در برهه‌ای از تاریخ ایران، روستاها، ملک افرادی خاص بود و افراد روستا نیز در تملک آنان بودند و قدرت سرپیچی از خواسته‌هایشان را نداشتند. شریف نیز به عنوان راوی داستان، این تاریخ را گره می زند به دوره خود.

اما تاریخی که شریف می گوید، کامل و همه‌جانبه نیست. او تنها وقایعی را که در شهر کرمانشاه اتفاق می افتد و یا آن چیزهایی را که از اطرافیان و از رادیو می شنود نقل می کند بدون اینکه همانند نویسندگان رمانهای تاریخی، آن را بسط بدهد و ریشه‌یابی کند. خواننده «سالهای ابری» حوادث روزهای تاریخی ملی شدن نفت، سی ام تیر و بیست و هشت مرداد را به‌طور سطحی از زبان مردم عادی دنبال می کند و گاه به ندرت از طریق رادیو، اما ارزش کار نویسنده در نشان دادن و تثبیت دلایریهای مردم عامی، در آن روزهاست. و

همین طور در بیان مسائلی که در کمپانی روی می دهد، به وضوح سلطه استعمار انگلیس را به کشور نشان می دهد.

«آنچه بیش از پیش، به این بخش از کتاب ویژگی تاریخی می بخشد، انشائاتی مسیوط به مقطعی از تاریخ کشور ماست، در زمانی که شاهرگ حیاتی این سرزمین، در اختیار انگلیسیهای استعمارگر بوده است و این خود، نال بر بی لیاقتی و حیثیت مستولین وقت کشور بوده که بیوسته در برابر بیگانگان از هر گونه منافع مربوط به میهن چشم می پوشیدمانند، تا بلکه چند صاخی بیشتر بر مصدر قدرت ظاهری باقی بمانند و در این رابطه از اعمال هیچ گونه فشاری در حق مردم خودداری نمی نمودند. در این میان، نقش نویسنده به عنوان ثبات قضایای تاریخی، ویژگی خاص خود را داراست، اما حضور دائمی اش بیوسته به دوش جریانات داستان احساس می شود.» (جعفر کازرونی؛ ص ۱۲۶)

تحلیل علمی وقایع سالیهای پرماجرای سیاسی در این رمان دیده نمی شود. وقایع سال ۱۳۴۰ و اعتصاب معلمان و کشته شدن معلمی در روز دوازده اردیبهشت و سقوط دولت شریف امامی و نخست وزیر امینی که وقایعی ریشه دار بوده و در ساره رویدادی چون خرداد ۱۳۴۲ که ریشه فرهنگی مذهبی داشته، به اشاره ای گذرا اکتفا می شود.

«غروب روز پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ رادیو خبر می دهد، در تهران زد و خورد خونینی بین عده ای از مردم و قوای مسلح و مأموران شهربانی رخ داده که در آن عده ای کشته و زخمی شده اند» (ج ۳، ص ۱۱۶۲)

پس از آن، به تحول دایی سلیم اشاره می کند که عکس یک روحانی را به دیوار اتاقش زده است.

«این کیست دایی سلیم؟»

دایی سلیم دستنی به صورت خود می کشد و صلوات می فرستد.

- این رهبر و پیشوای مردم در پانزدهم خرداد است. دستگیرش کرده اند.

بلند می شوم به طرف طاقچه می روم، زیر عکس نوشته شده: سماحه الامام المجاهد المرجع الدینی الاعلی آیه الله العظیم الخمينی» (ص ۱۱۶۵)

غیر از حرفهای دایی سلیم و بی بی در تأیید حرفهای عمو الفت در اعتراض به «امام خمینی» هیچ توضیح دیگری از طرف نویسنده نمی بینیم. البته واضح است که نویسنده در طرفداری از حزب توده و جناح چپ، گرچه از نظر مخالفت با نظام شاهنشاهی، هدفی مشترک با مذهبپون دارد، اما متعلق به جناح دیگری است و پیگیری مسائل مربوط به مذهبپون، مورد علاقه او نبوده است.

## بعد اجتماعی و فرهنگی

«سالیهای آبری» دارای خصوصیت رمان اجتماعی نیز هست. «رمان اجتماعی» (Sociological Novel) رمانی است که اصولا با قضایا و مسائلی سروکار دارد که بیشتر بر شرایط محیطی و فرهنگی کارگران، تهرکر می یابد تا امور شخصی

و اختصاصی و خصوصیتهای روانی، رمانی است که بر نفوذ جامعه و اوضاع اقتصادی بر شخصیت و وقایع داستان تأکید می ورزد و تأثیر اقتصاد و وضعیت اجتماعی را بر رفتار و سلوک انسان در زمان و مکان معینی مسوره ارزیابی و بررسی قرار می دهد و مفهوم ضمنی و صریح تر اصطلاحات اقتصادی و اجتماعی را تصویر می کند» (میرصادقی، ۱۳۶۰، ص ۴۱۷)

بعد اجتماعی این رمان، نسبت به دو بعد دیگر گسترده تر و روشنتر است. در واقع، نویسنده با توصیف گسترده مسائل اجتماعی، بعد سیاسی رمان را تقویت می کند. همان طور که قبلا هم گفته شد، همین افراد عادی و اشخاص مغایر آنها که زندگی اجتماعی ساده ای دارند یا همه باورها و اعتقاداتشان، در جریان سیاست نیز مطابق همان الگو عمل می کنند. بنابراین، فقر از هر نوع، چه مادی و چه فرهنگی در ارتباط با سیاست قرار می گیرد. جنبه های اجتماعی این کتاب، شامل این موارد است: فقر مادی، فقر فرهنگی (اعتقاد به خرافات و عقاید عامه)، بیماری، مذهب، جبرگرایی، سادگی ناشی از بیسوادی، اختلافات طبقاتی، آداب و رسوم اجتماعی، مشاغل و ...

بازترین وجه این رمان، فقر است. وجود فقر، موجب افزایش بی سوادی می شود و اعتقاد به خرافات و باورها اوضاع زندگی افراد را دگرگون می کند.

بیشتر خانواده هایی که شریف با آنها آشنا می شود، در فقر دست و پا می زنند و این فقر معلول عقاید و عملکرد خود اشخاص نیز هست. برای مثال، پدر شریف مردی است زحمتکش، که از صبح تا شب کار می کند؛ اما یاد دست خالی برمی گردد و یا اینکه دسترنج خود را به سادگی به باد می دهد. او که عمری با فقر و بدبختی و آوارگی زندگی می کند و زن و بچه اش را در فشار می گذارد، زمانی دارای خانه و زندگی بوده است اما به دنبال زرنگی شخصی بیوهی که از سادگی او و خرافه پرستی اش سوءاستفاده می کند، خانه و زندگی اش را به باد می دهد.

اعتقاد به جن و اینکه هر خانه ای جن دارد، دستمایه ای می شود تا «آقای یعقوبی» همان مرد یهودی - خود را به شکل و شمایل جن درآورد و به پدر شریف دستور دهد که خانه اش را ترک کند. آقای یعقوبی حتما می داند که این آدمهای ساده را با چه وسیله ای می شود گول زد، و عجیب اینجاست که بعدها، پدر راوی می فهمد که آن «یلوو» که می دیدم، جن نبوده و آقای یعقوبی بوده، اما باز هم اعتقاد به قسمت و قضا و قدر و اینکه «خدا حق بی شاخ را به بز شاخدار واتی گذارد» (ج ۱، ص ۳۷) به او اجازه نمی دهد که اقدامی نکند.

«بابم آه می کشد»

- گلیم همیشه از طرف نازکش باره می شود، ضعیف بدبخت است، ما زورمان به سقط فروشها نمی رسد. اینها از خانها هم ختم بازترند، و انگارش کردیم به خود خدا. - (همان، ص ۳۷)

مبارک دیگری نیز نظیر این مورد پیش می آید که پدر لوی حق خود را خیلی ساده واگذار می کند و هیچ گاه حاضر نیست به جلال بر سر مال، بپردازد. عمو الفت نیز دارای چنین خصوصیتی است و حتی خود شریف البته علت فقر را در دستگاه حاکم نیز می توان یافت. سیاستهای غلط دولت که به پولدار تر شدن پولدارها و فقر بیشتر فقرا می انجامد، به طور گسترده بررسی نشده است، اما در پشت پرده معلوم است که چیزهایی وجود دارد.

از جمله خانواده های فقیری که در زمان می بینیم، خانواده سه نفره ای است که پدر در نمک گوین کار می کند و خرج زن و پسرش را از تن این مرد که یک عمر کارش با نمک سنگ بوده است، همه اعضای بقیش شور است مثل اینکه نمک در عروق جانش نفوذ کرده است. او در اثر بیماری می میرد پس از یک عمر کار و تلاش، نه سرمایه ای دارد نه سابقه ای. از آن به بعد زنش باید به جای او کار کند. پسرش «مهدی» هر روز باید برای روشن کردن قتیله لامپای خانه شان، راهی طولانی را پیاده برود و با کاغذ یا چوبه از دکان بقالی آتش بیاورد؛ زیرا توان خرید کبریت را ندارد و همین دویدنها تا دکان بقالی، گاه تا چندبار در روز، موجب بیماری اش می شود. او نیز می میرد.

در این داستان نیز به عقیده های خرافاتی اشاره می شود. «حکمش این است، مریض مدبقله ای را اگر از زیر دیوار رد کنی، عرق می کند» (ج ۲، ص ۶۳۸)

زیر دیوار را با کلتگی خراب می کنند و پسر را از زیرش رد می کنند. اما معلوم است که نتیجه ای ندارد. ارتباط نظام اقتصادی جامعه بر زندگی خانواده ها در حوادثی نظیر این، کاملاً آشکار است. نظام کارگری تابع هیچ قانونی نیست. کارگران روزمزد، آنقدر مزد ندارند که یک روز را هم بگذرانند. مزد هر روز به اندازه گذران امورات همان روز هم نیست. تا چه رسد به پس انداز کردن برای روز مبادا. و این است که وقتی کارگری دیگر نتواند کار کننده مرگ او هم فراموشی رسد.

سینه ای فقر اما، همیشه به این دردناکی نیست. مردم فقیر این زمان، با وجود بیماری، دلپهای بزرگی دارند که هر چه دارند و ندارند، همشوع خود را بی نصیب نمی گذارند. همان نان خالی را هم نصف می کنند و برای همسایه می برند. «ظهر آش تر خینه داریم، یک کاسه برای موری و باباش می برم...» (ص ۱۲۵)

قتام آنگوشت لیمو عمالی داریم. بی بی اول در کاسه کوچکی دو ملاقه آنگوشت با چند دانه نخود و لوبیا و یک سیب زمینی می ریزد و به دست من می دهد.

«بربر برای ننه علی حاصل...» (همان، ص ۳۰۲)  
«بی بی کمی آنگوشت در کاسه ای می ریزد... شریف این را بربر برای آن بدبختها، از گرسنگی نمیرند و با دست به فر اتفاق خاله چشمه اشاره می کند» (ص ۵۸۰)

از این موارد آن قدر در این زمان زیاد است که نقل آنها ممکن نیست. نمونه دیگر از رسوم همسایگی، در نقل مکانها رخ می نماید. هر بار، راوی و خانواده اش به مکان جدیدی اسباب می کشند. همسایه های آن خانه، اتاق را آماده می کنند و با خوشرویی از آنان استقبال می کنند. مثل اینکه سالهاست با این خانواده آشنایند.

یکی از علل بدبختی شخصیت های این زمان، باورهای عامیانه است. زندگی عمیار خاله چشمه معلول یکی از این باورهاست. شوهر دکن زیباترین دختر ده، به چشمه ای که در حال خشک شدن است، ابلهانه به نظر می رسد، اما در فرهنگ قشر روستایی که در فقر فرهنگی و مادی به سر می برند، تنها کاری است که می تواند، آنها را نجات دهد. اما عملاً چنین نمی شود. چشمه می خشکد. مردم پراکنده می شوند و زن فدائش نیز، به عنوان زنی بیوه، برای همیشه مجرد می ماند. در این حکایت ساده «خاله چشمه» هزاران نکته بی زبان نهفته است: درد، داغ، سوز تنهایی، فقر، کلاخ دیر به خانه برگشته برایش قار - قار - می کند. مرغ آمین برای خراب شدن خانه ظلم آمین می گوید و نویسنده در رابطه با جغد و صدای آن به خوبی از عهده تشابه «نال» و «مدلول» برآمده است: «سلام خاله چشمه بی جواب است. چشمه بی آب است. زندگی این زن تنها و بی باور، چون غبار در دامن باد، در محره پراکنده گشته و هماهنگ با آن، باد غبار از کف چشمه می گیرد و بر سر و روی او می پراکند و جغدی برایش نوای شوم زندگانی سر می دهد. این همه احساس و درد، و پیام، درونمایه این بخش از داستان را تشکیل داده است... آدمهای محنت زده و تهیدست، در تنگی می گذرانند، اما ارزشهای خاص خود را دارند و همچنان شرافتمندانه با مشکلات طاقت فرسای زندگانی فر ستیزند و بی آنکه دست تنها به سوی کسی بیازند. همچنان استوار و مقاوم پیش می روند.» (جعفر کارزوی، ص ۱۹۲)

یکی دیگر از عوامل فقر در این کتاب دیدگاه جبری شخصیت های آن است.

«مشسی بوچان، خدا حق بی بی شساج را به بر شساجدار وانمی گذارد. درست است که او آدمی دستگیر شده و دهن قیچی است، اما خدایی هم هست که آن بالا نشسته و دارد منا را نگاه می کند. هر آن دنیا چنان بیخ جرش را بچسبند که خودش حظ کند. نامه اعمالش را چه جواب می دهد؟ بگذار بخورد و کلفت شود همه چیز از بار یکی پاره می شود. ظلم از کلفتی» (ص ۳۷)

این عقیده خیلی پرورده نشده است، اما در جای جای کتاب جمله های پراکنده ای بر این میند، دیده می شود. حتی خود شریف با اینکه فرد تحصیل کرده ای است، از این قاعده مستثنی نیست.

«رای پسر، روله این بدبختیابی است که به سوت می آید؟  
... چه کار کنم بی بی. سرتوشت من هم این است» (ص ۱۴۸)

اما اعتقادات عامه، در این زمان، فراوان است. شریف بیشتر و آنها را از بی بی می شنود و یا در عمل او می بیند می بیند برای بیمارهای گوناگون، طبیبهای مختلفی دارد که اگر مضر نباشند، مفید هم هستند.

مثل گذشتن از زیر درختی خاص، و رد کردن بیمار از زیر دیوار محروبه.

اعتقاد دیگری که در این کتاب به آن اشاره می شود هنوز هم در بین مردم رواج دارد و از زبان مادر شریف بیان می شود. شریف می خواهد بداند به چه علت پدرش پس از آنکه اوضاع مالی روبه راهی داشته، موتور سیکلت و دوکان داشته، یکباره همه را از دست داده است و مادر چنین می گوید:

«یک روز بابت تو دکانش خوابیده بود. فردی کلاه بابتش را از کنار سرش بردید. همان باعث بدبختی شد. دزد دستش بد بود. آخر دزد هم آمد و نیامد دارد یک دزد می بینی دستش خوب است. یک دزد هم می بینی دستش بد است و تو را به خاک سیاه می نشاند. در حالی که فقط یک شمشلی از تو دزدیده است.» (ص ۱۲۶)

اعتقاد به جن و پری و مخالفت آنها در زندگی انسان، در ذهن اکثر شخصیتهای کتاب دیده می شود. فالگیری شغل رایجی است. فالگیران، ادعای ارتباط با جن و ارواح را می کنند و به این وسیله مردم سلاه را سرکشی می کنند. برای مثال، در صفحات ۲۲۹-۲۲۶ همین کتاب «فالگیری» اجنه را احضار می کند تا از آنها بخواهد که بشیر - برادر کوچک شریف - را اذیت نکنند.

همسایه ها به مادر شریف گفته اند، لاغری بچه به خاطر این است که اجنه او را اذیت می کنند. در حالی که از مطالب زمان، پیداست که لاغری او به خاطر گرسنگی و بیماری و عقرب گزیدگی است. فالگیر از این خانواده فقیر که به نان شب خود هم محتاجند، با ترقتند هرچه دارند می گیرند و می رود.

اعتقاد به جن، به نوع دیگری هم در زندگی این افراد حضور دارد. بی بی وقتی سوزن خیاطی اش را گم می کند، بخت دختر شاه پریان را گره می زند:

«بی بی که از پیدا کردن سوزن نامید شده، دست می برد زیر چرخ و دستمالی بیرون می آورد.

دستمال را محکم گره می زند و به سوی کنج اتاق رو می کند و یا موجودی نادیدنی حرف می زند.

ای دختر شاه پریان تا سوزنم را پیدا نکنی، گره از بخت باز نمی کنم.» (ص ۲۱۱)

اعتقاد به موجودات ناپیدا به قدری در ذهن مردم رسوخ کرده که برخی هر چیزی را در مورد آنان باور می کنند. مردی به نام «اوسانجف» ادعا می کند که در خانه اش جن نگه می دارد و همه باور می کنند. حال آنکه:

«یک زن تازه گرفته و برای رد گم کردن به زن قدیمی اش گفته: این جن است و با هزار رحمت گرفته ام تا در کارهای خانه به تو کمک کند.» (ص ۲۶۷)

یکی از مواردی که در این کتاب با آن مواجهیم، کار کردن زنان و کودکان است. فقر موجود در خانواده، اجاب می کند زنان در خانه ها همراه با کارهای روزمره، کاری مزدی هم انجام دهند تا کمک خرج خانواده باشند. هر چند بیشتر زمانی که در این زمان می بینیم تنها نان آور خانه اند. مردها اکثراً یا بیگار نه و یا کرامتشان به خرج خانه و زندگی نمی رسند. مادر راوی، همیشه در حال گیوه بافی یا خیاطی است.

مادر بزرگش هم خیاط است. زنان عسادی این زمان هیچ کلام بیگار نیستند. به ندرت زنی یوقار مثل «سلطنت خاتم» زن میرزا پولاد ملاک پیدا می شود که آنقدر داشته باشد که برای بچه هایش معلم سرخانه بگیرد و کلفت و نوکر داشته باشد و اگر نه بقی زنها به دردنداری دچارند. کودکان نیز از زمانی که قدرت کار کردن داشته باشند به کار واداشته می شوند و در بین نمی خوانند. دلی سلم از یازده سالگی به استخدام شیشه نمک در می آید. پیش از آن هم در کوچه پس کوچه ها، گلوجه و آتش عصب می فروخته است. خود راوی سر تانسیها کار می کند و پدرش معتقد است که باید در زمین را کنار نگارد و همیشه کار کند. همه این مسائل مربوط فقر است و همچنین بیماریهایی که در میان افراد فقیر بیشتر دیده می شود.

عدم رعایت بهداشت و در واقع جهل بهداشتی موجب بیماریهایی است که یکی از آنها کجلی است. راوی از خانهای به نام خانه کچلها یاد می کند که همیشه صنای خبیغ و داد پسرهایشان در هنگام بزداشتن رفت سر، به گوش می رسد. درمان کجلی به شیوهای ابتدایی و دردآور، انجام می شود و تازه معلوم نیست فایده ای هم داشته باشد.

بیماریهای انگلی به خاطر استفاده از آب حوض، که در آن همه چیز می شویند و توانهای غیر بهداشتی و عدم رعایت خیلی از مسائل، فراوان دیده می شود. یکی از این موارد در صفحه ۲۲۳ زمان، توسط شریف، نقل می شود که ذکر آن در اینجا موجب مطول شدن نقد می شود.

بیماریهایی مثل دل درد کهنه و تب مدیقه نیز از جمله موارد فراوانی است که گریبانگیر افرادی است که دور و بر راوی داستان دیده می شوند. مرگ آنها مخصوصاً بچه ها، از این بیماریهای مری طبیعی است.

امیختن مذهب یا حرافه، در اعتقاد اکثر شخصیتهای کتاب دیده می شود و در این قسمتهاست که سبک ناتورالیستی زمان رخ می نماید. شخصیتهای مذهبی زمان، بدون شناخت کافی از مذهب که به آن اعتقاد دارند، همه شیوه های خود را از هر کسی که ادعای دانستن این امور را داشته، درست می پندارند و طبق آن عمل می کنند. بی بی راوی، یکی از کسانی است که با این حرافت انس گرفته و به آنها عمل می کند.

«دستی است که عالم خوب شده و دیگر تب نمی کنم بی بی به من توشی نمی دهد، اما چون خیلی دلم می خواهد بی بی تکه ای از توشی را برمی دارد و رو می کند به توشی و مثل وقتی که می خواهد با کسی حرف بزند به توشی

۱۰۲  
بیماریهای مری طبیعی  
مرداد ۸۶



میرزا یوسف...

می گوید ای ترفی دشمنی با حضرت عباس کرده ای اگر به این بچه آزار برسانی» (ص ۱۴۹)

سادگی بی بی و علاقه به ائمه و معصومین این بلور را در او پدید آورده که همه پدیده های جاندار و بی جان، به ائمه احترام می گذارند. موارد ذکر شده و موارد دیگری که سراسر کتاب را در بر گرفته است، جامعای را نشان می دهد که عده بیشتری از آن، کار می کنند تا عده کمتری، راحت زندگی کنند. در موارد کمی در این زمان، از آدمهای پولدار هم صحبت می شود. اینها کسانی هستند که با مال دیگران را خورده اند یا از روی شناس و اقبال، به پول رسیده اند و یا کلکی در کارشان بوده است. نمونه اش صاحب تکیه ای است که راوی و خانواده اش یکی از اقالهای آن را اجاره کرده اند تکیه، محل عزاداری امام حسین، در ماههای محرم و صفر است؛ اما صاحب آن، که فردی تازه به دوران رسیده است، به این شکل پولدار شده است.

«و اول چویدار بود، یعنی دلال گوسفند و بز، سالهای سال با برادرش به این کار مشغول بودند. یواش یواش کارشان بالا گرفت. گوسفندها و بزها را گرسنگی می دادند شب قبل از فروش، نمک زیادی به علوفه آنها اضافه می کردند و درست چند ساعت قبل از فروش، به آنها آب می دادند تا سنگین شوند و می فروختند. با این کارها پولدار شدند» (ص ۶۲۳)

و شخصی به نام «حاج خیرت»، «از فروش قصله کیبوترا می که روی شیروانی می نشستند پولدار شده» (ص ۶۲۶) کسانی که از راه کلاهبرداری و دسترنج دیگران پولدار شده اند و آبرومندان زندگی می کنند، بیشترین حجم این افراد را تشکیل می دهند، آریابه، کارفرماها، کسانی که به نوعی با حکومت همکاری دارند؛ مثل وکلای مجلس، که آنها هم از این نوع اند.

نشان دادن اختلافات طبقاتی از موارد دیگری است که در محتوای کتاب، جلب نظر می کند. راوی کتاب که به همه جای جامعه سرک می کشد آدمهای جورواجوری می بیند که زندگی همه، یک جور نیست. یکی از خانواده هایی که از آنها زیاد نام برده می شود، خانواده «میرزا پولاد»، شوهر خواهر عمو الفت است. شریفه زندگی آنها را با خودشان مقایسه می کند. بچه های آنها را می بیند که با وجود آرامش و آسایش مالی، درس نمی خوانند و امثال شریفه باید کار کنند و خرج مدرسه را ادا آورند.

«میرزا پولاد اصرار دارد که باید درستان را بخوانند، هر طور شده. آخر صغرا خانم، می دانی که سیروس دروسش را نخواند، هر چه کردیم نخواند. معلم سرخانه گرفتم. لباس و کتاب و دفتر و قلم، نذر و نیاز و رشوه تا کلاس چهارم، سالی نویست تومن ... به زور نادعلی کارنامه چهارم را گرفت. تازه چند نمره هم کم داشت که رو به راهش کردیم» (ص ۱۴۹)

نظیر این افراد گرچه کمتر از خانواده های فقیر، در اثر دیده

می شود، اما به همان دلیلی که بیشتر ذکر شده نشان دهنده اختلافی است که آدمهای این طبقه از نظر عقیده و فرهنگ و نوع زندگی، با آدمهای طبقه شریف دارند.

زنان در سالهای ابری، از جایگاه خوبی برخوردار نیستند. بر اساس نوع زندگی و طرز فکری که بر جامعه آن دوران حاکم بود، زنان موجوداتی ضعیف، بی پناه و دلیل اند. نگاه «درویشیان» به زنان جانبدارانه است و همواره با شرح بدبختی زنهای، چه مستقیم و چه با زبان خودشان، بدبختی آنها را نشان می دهد. زنهایی مثل: «مادر شریفه، بی بی، هدهده، فاطمه خانم، بگم خانم» و زنهای دیگری که با شوهرانشان بی دلیل تر کشان کرده اند، یا در کنارشان هستند ولی باری از دوششان بر نمی دارند، فراوانند. بی بی زنی است که شوهرش با سه بچه، او را طلاق داده و با زن دیگری ازدواج کرده، بدون اینکه حق و حقوق او یا بچه هایش را بدهد و این زن تنه، ناچار به از دواج با مرد دیگری شده است، اما با خیاطی و کارگری بچه هایش را بزرگ کرده است. مادر شریف نیز زنی ستمکش است که مرتب بز سر خرچی با شوهرش بگومگو دارد و همیشه این بگومگوها به کتک خوردنش می انجامد. همه بار زندگی بر دوش اوست. چهره اش همیشه بی رنگ و بی خون است و موهایش اشفته:

«... با چهره ای لگد کوبیشسته زیر پای اشک و عرق، با لبهای خشکیده و بی خون و مرده ...» (ص ۴۰)

توصیف قیافه ننه همیشه به همین نحو است و حتی بی بی و زنهای همسایه هدهده خانم، زنی است که شوهرش او را طلاق داده چون عاشق زن دیگری شده او یک دختر و یک پسر دارد. هدهده برای مادر شریف، درد دل می کند و از شوهرش که خیلی دوستش داشته حرف می زند.

«درویشیان» در مقابل مادر، از پدر هیچ گاه تصویر خوبی ندارد، پدر غول بی شایخ و دمی است که هم، مادر و هم بچه ها از او می ترسند اما احترام به پدر تا آخر عمر، در نهاد اوست. در واقع نماد یک جامعه پدرسالار در این زمان به چشم می خورد.

البته نقش فقیر در روابط زن و مرد، بی تأثیر نیست و این در زمان به طور مستقیم بازگو می شود، چنان که در صفحات قبل گفته شد. ظلم پدر به مادر، کارکرد سیاسی پیدامی کند.

منابع  
۱. سالهای ابری، تهران، نشر چشمه، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.  
۲. کارزنی، جعفر، آثار علی اشرف درویشیان در بوته های نقد، تهران، انتشارات ندای فرهنگ، چاپ اول، ۱۳۷۷.  
۳. میرزایی، جمال، انبیات داستانی، تهران، مؤسسه فرهنگی مامور، ۱۳۶۰.  
۴. میرزایی، جمال، داستان و نمیات، تهران، انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۷۵.  
۵. میرزایی، جمال، عناصر داستان، تهران، انتشارات شفا، چاپ اول، ۱۳۶۹.  
۶. خندان، رضا، کنار از هزار نوبت، انتشارات نشر بهار، ۱۳۹۰ - ۱۳۵۸، صص ۷۵۲.